

جای خالی حقیقت در حقایق ناتمام

امین حسوری amin.hosuri@gmail.com

توضیح: امروز به طور تصادفی بر روی سایت «سیبستان» مقاله ای خواندم با عنوان «خدمت آقای خامنه ای» در تحلیل شرایط بحرانی اخیر ایران (پیرامون سرقت انتخاباتی و وقایع و فضای سرکوب پس از آن)، که در نوع خود مطلب هوشمندانه و جالبی بود. اما از آنجا که در این مطلب نکاتی طرح شده است (یا عمدا طرح نشده است) که این روزها تکرار یا نادیده گرفتن مکرر آنها از هر سو، آزار دهنده و توهم آفرین است، بر آن شدم به اختصار نظرات انتقادی ام را در مورد آن مکتوب کنم. با این توضیح که این تکرار همراه با نگفتن ها را بیشتر در متعلقان به جریان سیاسی موسوم به اصلاح طلبان حکومتی یافته ام که اکنون به شدت درگیر یک بازی مرگ و زندگی هستند (البته بخش «مرگ» آن به روال عام نصیب مردم می شود). از قضا مولف مقاله آقای مهدی جامی (که تا چندی پیش مدیریت «راديو زمانه» را برعهده داشتند) نیز با همین جریان سیاسی و فکری قرابت هایی داشته یا دارند. بر این اساس این مطلب در عین حال نقدی است بر تحلیل هایی که پیش از انتخابات و به ویژه این روزها از سوی کسانی مانند سید ابراهیم نبوی و مسعود بهنود، عطاءالله مهاجرانی و غیره صادر می شود.

مطلب یاد شده از آقای جامی (http://sibestaan.malakut.org/archives/2009/06/post_718.shtml) می توانست مقاله ی بهتری باشد اگر نویسنده در ضمن تحلیل افشاگرانه اش علیه خامنه ای کمی بیشتر به حقیقت پایبند بود نه مصلحت. چند مورد را ذکر می کنم:

1- آنجا که از افشاگری های اکبرگنجی (در نیمه دوم دهه هفتاد) سخن می گوید آگاهانه فراموش می کند ذکر کند که نوک پیکان آن نوشته ها (عالیجناب سرخپوش و ...) متوجه رفسنجانی بود، که طبعاً اتهامات او خامنه ای را هم در بر می گرفت. اما از آنجا که فعلاً رفسنجانی در جناح اصلاح طلبان حضور «موثری» دارد نویسنده بهتر دانسته است به سناریوی همگانی شده ی اصلاح طلبی ایشان خدشه ای وارد نشود.

2- جایی که از کشتارها و اعدام ها در نظام ج.ا. سخن می گوید، رد آن را تنها تا شخص خامنه ای پی می گیرد و فراموش می کند از آن «بت اعظم» که با قاطعیت و احساس رسالتی پیامبر گونه، فرمان کشتارهای زندانیان سیاسی را در سال 67 صادر کرد اشاره ای به میان آورد. تو گویی این سخن کفری است که نباید از زبان کسی جاری شود، (هنوز به پشتوانه ی اعتبار آن بت، سکه های ارزشی رایج ضرب می شود - به تعبیر دکتر محمد رضا نیکفر در مقالات «اقتصاد سیاسی دین»)

3- آنجایی که از فرستادن پلیس به خیابان ها توسط رهبر به منظور سرکوب اعتراضات مردم صحبت می کند اشاره ای به کشته شدن ده ها نفر از شهروندان بی دفاع نمی کند. تو گویی مردم در این روزها و شب ها تنها چند سیلی یا باطوم خورده اند. اشاره نکردن مستقیم یا تأکید نکردن به کشته شدگان روزهای اخیر و اینکه این بازی بی کم و کاست یک «خون بازی» است، دقیقاً همان کاری است که بی بی سی و سی ان ان برخی رسانه های بزرگ این روزها انجام می دهند. تا مبدا با رادیکال شدن خواسته ها، دامنه ی اعتراضات طوری گسترش یابد که از مرزهای معاملات «ممکن» یا پیش رو فراتر رود. یعنی محدود کردن تمام این اعتراضات و سرکوب های وحشیانه و کشتارها در چارچوب انتخابات (تنش های پس از انتخابات) و آنگاه تعیین قطعی سقف مطالبات مردم تا حد برآمدن موسوی. این رویکرد وجه مشخصه ی چریانی است که در روزهای اخیر اصرار دارد موسوی را هدف مبارزات قاطعانه ی مردم نشان دهد، نه وسیله ی آن (فی المثل در بیرون از مرزها اکنون آقای مهاجرانی و نبوی و مخملباف و سایر شرکاء در حمایت از کلیت جناح اصلاح طلب، برای مبارزات جاری مردم تحلیل و رهنمود صادر می کنند).

4- از نقش رهبری تا آنجایی انتقاد می شود که لبه ی انتقادات متوجه غرور یا قدرت طلبی شخص خامنه ای می شود. کمترین اشاره ای به این نمی رود که اساساً ممکن است ایرادی متوجه نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه باشد. و البته این سکوت قابل درک است، چون در غیر این صورت از یک سو جایگاه آن «بت اعظم» مخدوش می شود (همانی که مرزهای اقتدار کاریزماتیک او برای «مریدان راستین» اش با هیچ عامل زمانی و مکانی محدود نمی گردد)

و از سوی دیگر با به چالش کشیدن جایگاه «ولایت فقیه»، طرح تداوم همین نظام با جایگزین کردن رهبر کنونی با یک «ولی فقیه جدید» ناممکن می شود.

5- جامی در این مقاله از احمدی نژاد فراتر می رود و به درستی به خامنه ای می رسد، اما ناگهان در همان جا متوقف می شود؛ گویا سرنخ معما را به تمامی یافته است؛ به عبارت دیگر نه تنها پلیدی های ساختاری نظام را تنها در چهره ی رهبر کنونی فراقکنی می کند و از اشاره به ساختار و مکانیزم های بازتولید سلطه طفره می رود، بلکه حتی در این فراقکنی شخصی هم تبعیض قایل می شود و موضوع را فقط به خامنه ای تقلیل می دهد و از کسانی که در برآمدن خامنه ای و در محکم کردن پایه های استبداد مطلقه ی دینی سهم مهمی داشته اند، تنها با عنوان مقربان پیشین امام و انقلاب یاد می کند، که اینک خامنه ای سرمست از قدرت خود، کمر به حذف آنها بسته است. تو گویی وظیفه ی انسانی یا «تکلیف شرعی» مردم آن است که جان فشانی های اخیر و مبارزات پرهزینه ی جاری خود در خیابان ها را وقف بازگشت این مقربین به عرصه ی قدرت نمایند (قدرتی که بنا به همان تقرب پیشین حق طبیعی آنان است). به راستی چرا آقای جامی فراموش می کند یادآوری نماید که سیستم امنیتی مخوفی که در همه ی سال های اخیر و به ویژه در این روزهای خونبار، برای سرکوب مردم همواره کاسه ی داغ تر از آتش بوده است و اشتباه عجبی به خون ریختن دارد (کلاه را همراه با سر می آورد)، دست پرورده ی همین مقربینی است که اکنون جایگاه همیشگی شان در ارکان نظام، از سوی رقیب مورد چالش و تهاجم قرار گرفته است!؟

بنا به دلایل فوق، من مقاله ی حاضر را نه متنی معطوف به حقیقت، بلکه معطوف به قدرت می بینم. البته تایید می کنم که مقاله ی هوشمندانه ای است، ولی تنها از منظر هوشمندی در راستای مبارزات جناحی (بر سر نتیجه ی انتخابات) برای کسب قدرت؛ چون با ظرافت سمت و سوی ناراضیتی و خشم مردم را به سوی جهت و حواله می دهد که با منافع یا مصالح آتی اصلاح طلبان همخوانی داشته باشد.

در سال های اخیر با کمی تمرکز وسواس گونه بر کار رسانه ها به این باور رسیده ام که گفتن بخشی از حقیقت، گاهی به مراتب مضرت و خطرناک تر از دروغ گفتن یا سکوت کردن است، چون به تحریف حقیقت می انجامد. در شرایط دروغ یا سکوت، مخاطب همواره از این امکان برخوردار است که آن جای خالی سکوت و یا آن منطق ناموجه دروغ را با جستجو در منابع دیگر و تامل بیشتر پر کند. اما وقتی کسی بخشی از حقیقت را می گوید، به اعتبار درستی آن بخش، در مخاطب این توهم را بر می انگیزد که تمامی حقیقت را در مورد موضوع مورد بحث بیان کرده است. این دقیقا همان کاری است که رسانه های بزرگ توده ای انجام می دهند؛ از یک سو با پوشش خبری تمامی وقایع جاری، وجهه ای عمومی از بی طرفی و کارکرد دموکراتیک کسب می کنند، و از سوی دیگر گزارش های خبری و حتی تحلیل هایشان عمدتا محدود و سطحی و یا ناقص و مخدوش است. اما در عین حال به یاری مکانیزم روانی یاد شده و نیز وجهه ی عمومی مقبول خود می توانند این ناکارآمدی ها یا سوءنیت ها را بپوشانند و حتی به عنوان تنها مرجع معتبر برای حقایق و رخدادهای گوناگون جهان مورد استناد قرار گیرند.

مؤخره : باید اعتراف کنم من تا مدتی پیش همواره از جریان روشنفکری دینی یا نواندیشان دینی (که شاید آقای جامی هم به واسطه ی تعلقات «اصلاح طلبی» متأثر از آن باشد)، تصور خنثایی داشته ام، یعنی بر خلاف منتقدان جدی آن مانند آرامش دوستدار، خطر سیاسی و اجتماعی چندانی در آن نمی دیدم و حتی به نوعی حضور آنها را برای حرکت و گذار تدریجی به سمت جامعه ای سکولار و مدرن طبیعی یا لازم می شمردم. اما در سال های اخیر با خواندن مقالاتی نظیر مطلب اخیر و تحلیل های کسانی چون ابراهیم یزدی، مهاجرانی و غیره و یا برخی شواهد جانبی مانند حضور کدیور و سروش در ستاد تبلیغاتی کروی و نیز مناقشه ی حاشیه ای عبدالکریم سروش با دولت آبادی، بیش از پیش متقاعد شده ام که این جریان بر خلاف ادعای خود، نه دغدغه ی حقیقت، بلکه بازسازی اسلام سیاسی را مد نظر دارد و یا حداقل اینکه به هیچ روی توانایی گذار از اسلام سیاسی را ندارد. به هر حال اگر هم اساسا مقوله ای به نام روشنفکری دینی یا نوگرایی دینی قابل پایه گذاری و بسط در فضای فرهنگی - اجتماعی ایران باشد، این کار مطلقا در حیطه ی توان و صلاحیت نسل باورمندان به انقلاب اسلامی و سربازان فدایی «عالیجناب خمینی» نیست. در سده های نوین هر خیزشی به سمت قدرت همواره با نام مردم و داعیه ی حقیقت، ولی در عمل با استفاده ی ابزاری از مردم رخ داده است. کارنامه ی سیاسی نواندیشان دینی خواه در قامت اصلاح طلبان حکومتی در دهه ی گذشته و خواه در قامت نسل قدیمی تر متولیان نهضت آزادی، مصداق گویایی از این واقعیت تاریخی است.

ⁱⁱ در حالی که بر مبنای گزارش یک انجمن مستقل حقوق بشر در ایران، حداقل تعداد جان باختگان سرکوب های اخیر تا عصر روز 26 خرداد ماه، 32 نفر بوده است، رسانه های بزرگی نظیر «بی بی سی» و «سی ان ان»، به رغم تماس های فردی مکرر شهروندان ایرانی جهت شرح مشاهدات عینی خود یا اعتراض به روند اطلاع رسانی ناقص آن رسانه ها، همچنان یا به موضوع کشتارها اشاره ای نمی کنند و یا برای بیان آمار آن، تنها به طور گذرا به گزارش روز گذشته ی استانداری تهران استناد می کنند که بر طبق آن مرگ 7 نفر در تیراندازی های عصر دوشنبه از سوی دولت تایید گردیده است، در حالیکه این «رخداد» ناشی از تلاش «برخی اوباش» برای تصرف یکی از پایگاههای بسیج در غرب تهران قلمداد گردیده است. جالب است که در مورد همین فاجعه نیز پرسنل بیمارستان خاتم از 35 مورد اصابت گلوله یاد کرده اند که 10 مورد آن به مرگ منجر شد. در این میان از جان باختن 5 دانشجوی دانشگاه تهران در پی یورش شبانه ی شبه نظامیان به کوی دانشگاه تهران (به طبع تحت پوشش حمایتی نیروی انتظامی) در سحرگاه دوشنبه و دفن مخفیانه ی جنازه های آنان در مکانی نامعلوم تاکنون هیچ ذکری در رسانه های بزرگ به میان نیامده است، چون دولت به راحتی این خبر را تکذیب کرده است (در گزارشی که دو روز بعد از این واقعه، خبرنگار «سی ان ان» با به تصویر کشیدن تخریب وحشتناک واحدهای مسکونی دانشجویان در کوی دانشگاه تهیه کرده بود، هیچ اشاره ای به موضوع قتل دانشجویان نرفته است). با این وصف بدیهی است که نباید انتظار داشت قتل یک دانشجو در شیراز و دیگری در اصفهان (که فیلم لحظات جان باختن او در مقابل دیدگان وحشت زده ی همکلاسی هایش در اینترنت موجود است) و یا قتل یک تظاهر کننده در بابل و یکی در مشهد و دو نفر دیگر در ارومیه مورد اشاره ی این گونه رسانه ها قرار گیرد. زیرا رسانه های خارجی «فعلا» ترجیح می دهند در مورد آمار کشتارها منابع خبری خود را از میان رسانه های حکومتی ایران انتخاب کنند، همان حکومتی که این روزها شهروندان خود را به گلوله می بندد و یا با خشن ترین شیوه ها مضروب و مجروح می سازد.